

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم آخوند (رحمه الله) نظریه مشهور - خصوص ادله اربعه به وصف دلیلیت موضوع علم اصول باشد - و نظریه صاحب فصول (رحمه الله) - ذات ادله اربعه موضوع علم اصول باشد - را نپذیرفتند. ایشان فرمودند موضوع علم اصول کلی مشترک بین جمیع موضوعات مسائل علم اصول است، اما عنوان آن کلی برای ما معلوم نیست.

توجه مرحوم آخوند (رحمه الله) به عدم انحصار موضوع علم اصول به ادله اربعه نکته مهمی است؛ چون مباحث زیادی در علم اصول مثل بحث شهرت و حتی اصول عملیه (عقلیه یا شرعیه) و ... که در علم اصول بحث می شود، داخل در ادله اربعه نیستند.

در ادامه مرحوم آخوند (رحمه الله)، کلامی از مرحوم شیخ (رحمه الله) در ابتدای بحث حجّیت خبر واحد نقل کردند که ایشان در مقام دفاع از نظریه مرحوم صاحب فصول (رحمه الله) گفتند، در بحث خبر واحد هر چند به حسب ظاهر می گوئیم خبر واحد حجت است یا خیر، ولی در واقع بحث از این است که آیا سنت واقعیه - فعل، قول و تقریر امام معصوم (علیه السلام) - با این خبر ثابت می شود یا نه؟

اشکال مهم مرحوم آخوند (رحمه الله) این بود که در بحث حجّیت خبر واحد حجّیت، وصف خبری است که مثلاً زراره نقل کرده است نه محکیه عنه که سنت واقعیه باشد؛ در نتیجه وقتی می گوئید موضوع ذات ادله است، لازم می آید این بحث از مسائل علم اصول خارج باشد؛ در حالی که این مطلب قابل التزام نیست و یکی از مباحث علم اصول بحث از حجیت خبر واحد است. البته این اشکال منحصر به مبنای مرحوم صاحب فصول نیست و به مبنای مشهور نیز وارد می شود.

بررسی کلام مرحوم شیخ (رحمه الله)

ابتدا باید دید کلام مرحوم شیخ (رحمه الله) صحیح است که ایشان گفتند، در بحث حجیت خبر واحد در علم اصول دنبال اثبات قول امام معصوم (علیه السلام) به سبب خبر ثقة هستیم، یا نه حرف ایشان صحیح نیست و این بحث یکی از فروع بحث خبر واحد است.

بحث کلی در خبر واحد اثبات حجیت خبر واحد حجت است. اگر حجّیت خبر واحد اثبات شد در مرحله بعد دو فرع و مصداق وجود دارد: الف - خبر الواحد فی الاحکام حجة یعنی در احکام قول، فعل و تقریر معصوم (علیه السلام) حجت باشد. ب - خبر واحد در موضوعات حجت است - روی قول کسانی که خبر واحد را در موضوعات حجت می دانند؛ مثلاً اگر شخص عادل

گفت اینجا نجس است یا اگر به زنی گفت شوهرت فوت کرده است و... کفایت می‌کند.

اثبات مسئله با خبر واحد در موضوعاتی که دلیل خاص بر لزوم وجود بینه داریم و یا موضوعی که از خبر برای شخص قطع حاصل شود از محل بحث خارج است. این بحث را می‌توان در دایره‌ای وسیع‌تر هم مطرح کرد؛ مثلاً بگوئیم خبر واحد در تاریخ حجت است و در نقل تاریخ به خبر واحد تمسک می‌کنیم یا با خبر واحد شأن نزول آیات را درست کنیم و...

به مرحوم شیخ (رحمه الله) عرض می‌کنیم وقتی با خبر واحد درصدد اثبات یک موضوع هستیم، چه ارتباطی با اثبات سنت واقعی دارد؟

بررسی کلام مرحوم آخوند (رحمه الله)

مرحوم آخوند (رحمه الله) در جواب به مرحوم شیخ (رحمه الله) گفتند مراد از ثبوت سنت واقعی به سبب خبر واحد یکی از این دو چیز است: الف- ثبوت خارجی و واقعی به نحو کان تامه (هلیت بسیطه): یعنی می‌پرسیم قول امام (علیه السلام) وجود دارد یا خیر که خبر زراره علت وجود قول امام (علیه السلام) می‌شود. طبق این فرض چون بحث از وجود موضوع است و منطقیین گفته‌اند بحث از وجود موضوع، بحث از مبادی علم اصول است نه بحث از مسائل، پس از محل بحث خارج است. اگر بخواهیم در مسائل بحث کنیم باید بگوئیم قول امام (علیه السلام) که موجود است، آیا برای ما حجیت دارد یا نه که بحث از عوارض است.

قبل از مطرح کردن فرض دوم که ثبوت تعبدی است، کلام مرحوم اصفهانی (رحمه الله) را ذکر می‌کنیم.

کلام مرحوم اصفهانی (رحمه الله)

مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف در حاشیه کفایه می‌فرماید اگر ثبوت، ثبوت واقعی باشد اشکال مرحوم آخوند (رحمه الله) وارد نیست و بحث از وجود موضوع نمی‌شود؛ به این بیان که مراد از ثبوت واقعی به سبب خبر، یکی از این دو چیز است: 1- به سبب خبر سنت واقعی ثبوتاً موجود شود که از آن تعبیر به واسطه در ثبوت یا علت هم می‌شود. 2- به سبب خبر سنت واقعی اثباتاً موجود شود که از آن تعبیر به واسطه در اثبات یا دلیل هم می‌شود.

مرحوم اصفهانی (رحمه الله) می‌فرماید طبق هر دو صورت، منافات با فراغ از وجود موضوع ندارد و در هر دو صورت از عوارض موضوع بحث می‌کنیم؛ چون وقتی می‌گوئیم آیا خبر علت برای سنت واقعی یا واسطه در ثبوت آن است، می‌خواهیم بگوئیم قول امام (علیه السلام) مع الفراغ عن وجوده آیا معلول این خبر است یا نه؟

به بیان دیگر ایشان می‌فرماید گاهی بحث از کان تامه و هلیت بسیطه در این است که می‌گوئیم قول امام (علیه السلام) موجود است یا نه؟ اما گاهی می‌گوئیم قول امام (علیه السلام) معلول چیست؟ وقتی گفتیم قول امام (علیه السلام) معلول خبر است یعنی در مورد این معلول و در حالت وجود آن بحث می‌کنیم؛ در نتیجه نگوئید بحث از وجود موضوع - خبر واسطه در ثبوت یا بحث از علیت و معلولیت باشد - است بلکه بحث از معلولیت سنت است و هذا من عوارض السنة.

اما وقتی می‌گوئیم واسطه در اثبات است یعنی قول امام (علیه السلام) هل ینکشف به الخبر و هل یدل علیه الخبر أم لا؟ یعنی باز هم بین این خبر و سنت علّیت وجود دارد به این بیان که به سبب خبر کشف می‌کنیم که قول امام (علیه السلام) معلول همین خبر است و لذا هم علیت و هم انکشاف از عوارض موضوع هستند.

مرحوم اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف در ادامه می‌فرماید هر چند این اشکال آخوند (رحمه الله) وارد نیست - اگر ثبوت، ثبوت واقعی شد بحث از خبر واحد خارج از مسائل علم اصول و از مبادی می‌شود - ولی اشکالی دیگر وارد است و آن این‌که ثبوت واقعی چیزی است که قابلیت قبول ندارد.

در مقام بیان مطلب می‌فرماید اگر خبر واسطه در ثبوت باشد؛ یعنی خبر علت وجودی قول امام (علیه السلام) باشد، هذا ضروری البطلان چون امام (علیه السلام) فرموده‌است که زرارہ بعداً بیان می‌کند و قول زرارہ به عنوان حکایت از قول امام (علیه السلام) و رتبه‌اش متأخر از قول امام (علیه السلام) است. واضح است آنچه رتبه‌اش متأخر است نمی‌تواند علت برای وجود متقدم قرار بگیرد.

اما اگر وساطت خبر در اثبات مراد باشد؛ اشکال این است که ممکن است خبر صادق یا کاذب باشد. اگر بخواهیم خبر را واسطه در اثبات برای قول امام (علیه السلام) قرار بدهیم، لازمه اش این است که خبر دائماً صادق باشد و باید خبر از ماهیتش خارج شود.^[1]

بررسی موضوع علم دین

شاید به ذهن بیاید که بحث از موضوع علوم چه اهمیتی دارد و چرا اینقدر بزرگان در این بحث مطالب مختلفی را ارائه کرده‌اند. یکی از کاربردهای عملی این بحث، دعوایی است که امروزه وجود دارد و برخی سوال می‌کنند، آیا طب اسلامی، شیمی اسلامی، فیزیک اسلامی و... داریم یا نه؟ حتی در برخی تعابیر فیزیک و شیمی ولایی هم گفته‌اند! این بحث‌ها و حرف‌ها برای این است که موضوع علم برایشان منقح نیست.

یکی از نکاتی که در فرمایشات مرحوم اصفهانی به عنوان اشکال بر آخوند وجود دارد این است که شما می‌گوئید موضوع علم اصول، کلی است که اسمش را نمی‌دانیم. این چه فایده‌ای دارد؟ طالب علم در ابتدای هر علم، باید علی بصیرة وارد آن علم شود و ببیند محور و موضوع چیست؟

ما چیزی به نام دین داریم که گاهی در قالب فقه، اعتقادات، اخلاق، کلام و... در می‌آید که به آن علم دین می‌گویند. حالا باید دید موضوع علم دین چیست؟ اگر بگوئید موضوع علم دین، هم تکوین و هم تشریع است باید فیزیک و شیمی اسلامی هم داشته باشیم.

ولی اگر بگوئید موضوع علم دین فقط تشریع است؛ البته مراد از تشریع خصوص فقه نیست بلکه طبق آیه «شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»^[2] مراد اخلاق، اعتقادات و احکام است. داخل این مفاد دمائی که آب در آن به جوش می‌آید وارد نشده‌است یا نمی‌گوید با چه فرمولی موتور جت ده برابر قدرت پیدا می‌کند یا نمی‌گوید چطور می‌توان کرونا را از بین برد، چون اینها ربطی به دین ندارد.

بعبارة آخری ادعای ما این است که دین در همه امور نظر دارد ولی به این معنا نیست که موضوع دین، همه علوم باشد. علم طب با قطع نظر از دین، ضوابط و قواعد مخصوص به خود دارد و علم کشف تکوینیات است. در تکوین گاهی انسان چیزهایی را کشف می‌کند که به مصلحت انسان است ولی گاهی اوقات هم بمب اتم کشف می‌کند که به ضرر انسان است؛ ولی این مربوط به تکوین است و به علم دین مرتبط نیست.

دین می‌گوید چه چیز حلال و چه چیز حرام یا چه چیز واجب و چه چیز مستحب است یا چه کسی حق دارد و چه کسی حق

ندارد یا پدر و مادر چه حقوقی دارند و.... در نتیجه به سایر افراد می‌گویند شما حق ندارید در این مسائل دخالت کنید. مثلاً حقوق بشری که برای ما نوشتند ولو برخی برای آن خیلی هم چه‌چه و به‌به کنند ولی در مقابل آنچه که دین برای ما بیان می‌کند پیشیزی ارزش ندارد.

یا لازمه حقوق بشر امروز و جریانات غربی که وجود دارد این است که وقتی فرزند به 18 سالگی که رسید نه پدر و نه مادر داشته باشد و مثلاً پدر حق نداشته باشد به این بچه بگوید چه کار می‌کنی و با چه کسی ارتباط داری؟ نتیجه این قبیل افکار این است که امروز به امر به معروف و نهی از منکر می‌گویند فضولی در حریم خصوصی دیگران!!!

اشکال و جواب

کسی نگوید لازمه کلام شما این است که بگوئیم امام معصوم (علیه السلام) یا دین صلاحیت این قبیل کارها که به قول شما در موضوع آن نیست مثل فیزیک و شیمی را ندارد. آیا دین کمتر از قول شخصی مثل ابن سینا است که از آن به مطلب طبی می‌رسیم ولی از قول امام صادق (علیه السلام) نمی‌رسیم؟

در جواب می‌گوئیم بنای دین بر این نیست و اگر مثلاً پیامبر در حجة الوداع و در خطبه غدیریه فرمود جمیع آنچه بشر تا روز قیامت لازم دارد را بیان کردم مراد طب، مهندسی، شیمی و... نیست بلکه علم ایشان فوق اینهاست. همه ما معتقدیم ایشان معدن العلم هستند و اذا ارادوا أن يعلموا علموا ولی بنای اینها بر این نبوده‌است.

همین روزها حرف‌هایی راجع به حرم امام رضا (علیه السلام) می‌زنند که دارالشفاست. عرض ما این بود که اینها کوچکترین مرتبه‌ی مقامی‌شان این است که امراض جسمی افراد را می‌توانند شفا بدهند؛ ولی نگوئیم اینجا دارالشفاست و اگر گاهی مریضی را شفا می‌دهند از باب اظهار کرامت است.

به بیان دیگر وقتی از صد مریض پشت پنجره فولاد یکی شفا پیدا می‌کند که شاید مسلمان هم نباشد، این سوال پیش می‌آید که تکلیف سایر افراد که شاید مسلمانانی معتقد باشند چیست؟ شاید کسی بگوید مصلحت واقعی نبوده‌است و امثال این جواب‌ها. اما اگر بگوئیم ائمه (علیه السلام) شفا می‌دهند و اینها هم مظهر اسم شافی خدای تبارک و تعالی هستند، اما بنا نیست از این طریق همه شفا پیدا کنند. خدا علمی به نام علم طب را قرار داده‌است و مردم باید به همان علم طب مراجعه کنند و سنت اصلی خدا این است که از آن راه شفا داده شود. البته گاهی اوقات برای اظهار کرامت، معجزه و اظهار این که مردم بدانند اینها قدرتشان قدرت فوق بشر است، کور را بینا کردند، مرده را زنده کردند و اینها برایشان عادی است.

مسلماناً تضرع به امام (علیه السلام) و رفتن به زیارت امام (علیه السلام) چه در حالت مریضی و چه در حالت صحت ثواب دارد؛ ولی سنت الهیه بر این قرار داده شده‌است افراد مریض به دارو معالجه کنند؛ لذا از صد مریض 95 نفر به سبب استفاده از دارو بهبود پیدا می‌کنند. سنت الهیه بر این نیست که هر مریضی خدمت امام (علیه السلام) رفت، امام (علیه السلام) او را شفا بدهد.

در زمان حیات ائمه (علیه السلام) هم هر کسی از اصحاب مریض می‌شد به منزل امام (علیه السلام) نمی‌رفت و نمی‌گفت من آدمم تا من را شفا بدهید. اصلاً چنین بنایی نبوده‌است ولی در مواردی برای اظهار کرامت، ائمه (علیه السلام) این کار را می‌کردند.

یا مثلاً در باب رزق اگر کسی خدمت امام (علیه السلام) بیاید و بگوید دستم خالی است، امام (علیه السلام) قدرت ندارد این

خاک را طلا کند و به او بدهد؟ مسلم قدرت دارد. ما ولایت تکوینی امام (علیه السلام) را بدون هیچ تردیدی بحمدالله پذیرفته‌ایم و این از عنایات خدا بر شیعه است که پیشوایانی دارد که ایشان در طول اراده خدا ولایت تکوینی دارند؛ ولی بنا بر این نبوده‌است.

اگر کسی بی کار خدمت امام (علیه السلام) می‌رفت، امام (علیه السلام) می‌فرمود ملعون است کسی که کلّ بر جامعه باشد؛ برو و تلاش کن چون سنت خدا بر این است که رزق از راه تلاش به دست انسان برسد؛ اما امام معصوم (علیه السلام) می‌تواند خاک را بردارد طلا کند به او بدهد. متأسفانه این روزها در فضای مجازی این مسائل را خلط می‌کنند؛ در حالی‌که مقام امام (علیه السلام)، قدرت امام (علیه السلام)، ولایت تکوینی امام (علیه السلام)، همه سر جای خود محفوظ است.

یا در مسئله امام حسین (علیه السلام)، ایشان به وسیله رذل‌ترین افراد از مسلمین کشته شد. خدا ملائکه را هم فرستاد برای این‌که حضرت را یاری کنند (بر حسب آنچه نقل شده‌است) و حضرت نپذیرفتند. سنت خدا به صورت طبیعی این است که دشمنان اسلام مثل یزید و یزیدیان باشند و انسان ولو امام معصوم (علیه السلام) هم باید در مقابل آن‌ها مقابله کند؛ اما متأسفانه او را مثله می‌کنند. نمی‌توانیم بگوئیم امام حسین (علیه السلام) قدرت نداشت تمام آن لشکر 30 هزار نفری را با یک نگاه خاکستر کند؟ مسلم قدرت دارد ولی سنت خدا بر این است که بشر از راه‌های طبیعی و متعارف موجود، مشکل را حل کند.

اما اگر کسی بحث قاعده لطف را مطرح کند در جواب می‌گوئیم، این قاعده در جایی است که مردم به گمراهی می‌روند؛ قاعده لطف اقتضا می‌کند خدا در میان بشر حجتش را قرار بدهد و این حجت سر بزنگاه‌ها بشر را از ضلالت و گمراهی نجات بدهد. الآن معتقدیم امام زمان (عج) حضور دارند و ما ایشان نمی‌بینیم؛ ولی ایشان می‌بینند کرونا عالم را گرفته‌است؛ پس قاعده لطف می‌گوید امام زمان باید کرونا را از بین ببرد؛ خیر چنین نیست.

در اینجا یک تعلیقه‌ای بر فرمایش مرحوم والدمان داریم که در آینده ذکر خواهیم کرد.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «إرجاع البحث إلى ما ذكر و ان كان غير صحيح، كما سيتضح - إن شاء الله - إلا أنه يمكن دفع الإيراد المزبور بدعوى: أنّ المراد وساطة الخبر ثبوتاً أو إثباتاً، ضرورة أن الغرض ليس الحكم بثبوت السنة خارجاً، بل ثبوتها بالخبر، و وساطة الخبر - إثباتاً أو ثبوتاً - لا تنافي الفراغ عن ثبوت السنة؛ ما وساطة الخبر إثباتاً، فمعنى ذلك انكشاف السنة بالخبر، كما تنكشف بالمحفوظ بالقرينة و بالتواتر، و أين التصديق بانكشاف شيء بشيء من التصديق بثبوت الشيء، و ما هو اللازم في الهلية المركبة هو الثاني دون الأول؛ بداهة أن انكشاف شيء بشيء لا ينافي الفراغ عن ثبوته، و انكشاف السنة - المفروغ عن ثبوتها - من لواحقها و عوارضها بعد ثبوتها. و أما وساطة الخبر ثبوتاً، فمرجعها إلى معلولية السنة للخبر، و من البين أن الكلام في معلولية شيء لشيء و كونه ذا مبدأ لا ينافي الفراغ عن أصل تحققه و ثبوته؛ أ لا ترى أنّ الموضوع في علم الحكمة هو الوجود أو الموجد، مع أن البحث عن كونه ذا مبدأ من أهمّ مسائله و أعظم مقاصده؛ فالبحث عن معلولية السنة لشيء - يكون ذلك الشيء واسطة في ثبوتها واقعا - بحث عن ثبوت شيء لها، لا عن ثبوتها. فاتضح: أن إرادة الثبوت الواقعي على أي تقدير لا تنافي كون البحث عنه من المسائل. نعم أصل ثبوت السنة بالخبر، و كون الخبر واسطة في ثبوتها أو إثباتها واقعا غير معقول؛ إذ ليس الخبر واقعا في سلسلة علل السنة، بل يستحيل وقوعه في سلسلة عللها؛ لأن حكاية الشيء متفرعة عليه، فلا يعقل أن تكون من مباديه، فيستحيل وساطة الخبر ثبوتاً. كما أن الخبر - بما هو خبر - يحتمل الصدق و الكذب، فلا يعقل انكشاف السنة به واقعا، فيستحيل وساطة الخبر إثباتاً. فإرادة الثبوت الواقعي بأي معنى كان غير معقولة، لا أن البحث عن ثبوتها بشيء ليس من المسائل. فافهم جيّداً.» نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج 1، ص: 35 و 36.

[2] □ شوری، 13.